اجرام‏پرستى در جاهليت

عبدالحسين ابراهيمى سروعليا

چكيده

جاهليت، مصدر جهل به معناى انجام فعل غيرعلمى يا غيرعقلانى، مصاديق و نمودهاى مختلفى دارد. يكى از آنها مسئله پرستش است كه در دوران جاهليت به شيوه‏هاى گوناگون نمود يافته بود. بت‏پرستى، آتش‏پرستى، جن‏پرستى و اجرام‏پرستى مشهورترين آيين‏هاى پرستش آن دوران بود. هدف از اين نوشتار، آشنايى با نحوه اجرام‏پرستى اقوام جاهلى و دوران پيش از آن، اسامى اجرام سماوى مورد پرستش، اهميت اجرام سماوى و تأثير آن در زندگى زمينى و آثار طبيعى در نزد اعراب جاهلى و تأثير عقيده اجرام‏پرستى در علم ستاره‏شناسى به ويژه در مناطق بيابانى است كه گاهى جلوه‏هاى مسخره‏آميز و خنده‏دار به خود مى‏گيرد. نويسنده با استفاده از روش مطالعه و بهره‏گيرى از منابع به اين موضوع مى‏پردازد. در دين اسلام، پرستش اجرام و هر موجودى غير از خدا شديدا مورد نكوهش قرار گرفته است.

كليدواژه‏ها: جاهليت، اجرام‏پرستى، انواء، ستاره‏شناسى.

مقدّمه

پرستش2 در فطرت و ذات هر انسانى وجود دارد كه ناخودآگاه به واسطه آن به سوى معبود و موجود مورد پرستش كشيدهمى‏شود. گاهى پرستش نسبت به خداى واقعى يعنى «اللّه» صورت مى‏گيرد و گاهى اين ميل فطرى و طبيعى منحرف مى‏شود و انسان، مخلوقات خداوند را پرستش مى‏كند تا اين ميل شديد را ارضا نمايد. از جمله اين مخلوقات، اجرام آسمانى‏اند كه از زمان‏هاى بسيار دور مورد پرستش برخى از انسان‏ها واقع شده‏اند. اجرام‏پرستى نيز از چندين قرن پيشتر از دوران جاهليت در قبايل مختلف عرب و غيرعرب مطرح بود. بررسى اين موضوع كه همراه با علم تفسير قرآن بوده است، مورد توجه مفسّران و محققان مسلمان و همچنين دانشمندان اديان ديگر قرار گرفته و از همان زمان پيدايش اسلام موجب شكل‏گيرى پژوهش‏هاى علمى در اين زمينه است. آنچه در اين بررسى اهميت دارد، شناخت حقيقت اجرام‏پرستى و گوناگونى آن در جاهليت است. نيز بر آن هستيم به اين پرسش پاسخ دهيم كه آيا اعراب جاهلى، اجرام آسمانى را مى‏پرستيدند و بر فرض پرستش، ماهيت اجرام‏پرستى چيست؟ دانستن اين مسئله به ما كمك مى‏كند تا فهم بهترى از معناى اجرام‏پرستى، شرك و توحيد حقيقى داشته باشيم. اين تحقيق علاوه بر معانى واژه‏ها، به اقسام جاهليت و مهم‏ترين خدايان سماوى عصر جاهليت و ريشه‏هاى آن مى‏پردازد.

واژه‏شناسى

1. پرستش

معادل عربى پرستش در عربى، واژه «عبادت» است. در مجمع‏البحرين به نقل از سخن شيخ طوسى مى‏خوانيم: «العبادة هى غاية الخضوع والتذلل.»3 آلوسى نيز در تعريف عبادت دقيقا همين‏گونه بيان مى‏كند.4

آنچه كه در اينجا مورد توجه است، واژه «عبد» است كه در بسيارى از اسامى زمان جاهليت به چشم مى‏خورد و به صورت اضافه به معبود به كار رفته است. در قسمت‏هاى بعد به مواردى از آن اشاره مى‏شود.

2. جاهليت

جهل گاهى در مقابل عقل به كار مى‏رود. شيخ طوسى مى‏گويد: عقل و فهم و لبّ و معرفت، نظير هم هستند.5 ولى صاحب كتاب العين، خليل بن احمد فراهيدى مى‏نويسد: «الجهل نقيض العلم و الجهالة أن تفعل فعلا بغير علم.»6

«جهل» گاهى به معناى انتخاب لذت زودگذر7 ـ كه از روى جهل است ـ به كار مى‏رود؛ مانند آيه قرآن «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاء.» (بقره: 273) گاهى نيز هر نوع گناهى جهل تلقّى مى‏شود. مجمع‏البحرين در معناى اصطلاحى جاهليت آورده است: «الجاهلية: الحالة التى كانت عليها العرب قبل الاسلام من الجهل بالله و رسوله و شرائع الدين و المفاخرة بالآباء و الأنساب، و الكبر و التجبر و غير ذلك.»8 بنابر برخى روايات، جاهليت به دوره‏هايى كه بين ظهور انبيا قرار داشت، نيز اطلاق مى‏گردد.9

در اين نوشتار، به برخى از موضوعات مهم درباره اجرام‏پرستى اعراب جاهلى و تحليل اين موضوع مى‏پردازيم:

انواع جاهليت

حضرت على عليه‏السلام جاهليت را از نظر زمان به سه دسته تقسيم مى‏كنند:

1. جاهليت پيش از زمان بعثت حضرت رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آله: همان‏گونه كه آن حضرت در نهج‏البلاغه درباره اين نوع جاهليت سخن مى‏گويد، تشبيه خداوند متعال به پديده‏ها و نسبت دادن اسامى خدا به بت‏ها10 و همچنين نداشتن كتاب آسمانى (يا بى‏سوادى) از ويژگى‏هاى اين دوره است.11

2. جاهليت همزمان با بعثت حضرت رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آله: امام عليه‏السلامداشتن بدترين دين را ويژگى مهم اين دوره برمى‏شمارد. همچنين زندگى در ميان غارها، سنگ‏هاى خشن و مارهاى سمى، نوشيدن آب‏هاى آلوده، خوردن غذاهاى ناگوار، ريختن خون يكديگر به ناحق، پرستش بت‏ها و رواج فساد و گناه در اين دوره به چشم مى‏خورد.12

3. جاهليت پس از دوران بعثت: از ويژگى‏هاى اين دوره، تيره روزى‏ها و آزمايش‏هاى سخت و زيرورو شدن و روى كار آمدن انسان‏هاى منزوى است.13

جاهليت از نگاهى ديگر نيز قابل بررسى است. يكى از نمودهاى جاهليت، برخورد آنان نسبت به مسئله زن بوده است. در جاهليت عرب، مرد نسبت به زن داراى ارزش بيشترى بود. از اين‏رو، وقتى خبر تولد دخترى را به پدرى مى‏دادند خشمگين و چهره‏اش سياه مى‏شد.14 همچنين دختران خود را زنده به گور مى‏كردند.15 اما جاهليت عصر حاضر اين است كه برخى زن را در همه احكام با مرد برابر مى‏دانند، بدون اينكه به جنبه‏هاى فيزيولوژى و روان‏شناختى زن توجه نمايند.16

جاهليتى را كه ما در اين نوشته به بررسى آن مى‏پردازيم، جاهليت در زمان پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و پيش از آن است كهاجرام‏پرستى و بت‏پرستى در آن دوره رواج داشت. گرچه در همه اقسام جاهليت، ويژگى‏هاى مشترك فراوانى وجود دارد.

اجرام‏پرستى

اجرام، جمع جرم (به كسر ميم) به معناى جسد و لون است.17 جمع قليل آن، اجرام و جمع كثير آن جروم به معناى جسد، جثمان و بدن است.18 مراد از اجرام در اينجا سيارات و ستارگان آسمانى است. اما اجرام‏پرستى، چنان‏كه در آثار محققان به آن اشاره شده، در چند معنا به كار رفته است:

1. تعظيم اجرام به عنوان اشياى مقدس؛ بيشتر وثنى‏مذهبان چنين عمل مى‏كردند.19

2. پرستش اجرام به عنوان خداى حقيقى؛ عوام صابئان چنين تصورى داشتند.20

3. پرستش و عبادت اجرام با اعتقاد به قديم بودن و عدم كون و فساد آنان؛ اجرام‏پرستى صابئان اين‏گونه بوده است.21

4. تلقّى اجرام به عنوان واسطه‏هاى تقرّب به خدا؛ چنان‏كه در آيه سوم سوره «زمر»22 مطرح شده است.

اجرام‏پرستى، ميراث گذشتگان

جواد على كه خود از نزديك تحقيقات فراوانى درباره اجرام‏پرستى در دين عرب جاهلى انجام داده است مى‏گويد:

متأسفانه هيچ نوشته‏اى از دوران جاهليت كه خدايان آن دوران را توصيف كند، در اختيار نداريم و در اساطير نيز چيزى وجود ندارد كه نظر آنان را درباره اخلاق خدايان آن زمان بيان كند؛ از اين‏رو، منبع و استناد ما در ايجاد تصويرى از ماهيت خدايان مبتنى بر تفسير اسماء و صفات خدايانى است كه بر آنان اطلاق مى‏شد.23

اما پرسشى كه در ذهن خطور مى‏كند اين است: اعراب چقدر با علم ستاره‏شناسى يا صورت‏هاى فلكى آشنا بودند؟ محمود سليم‏الحوت و برخى ديگر از محققان، اعراب را آشناترين قوم به علم نجوم دانسته‏اند.24 گرچه اين مطلب به طور مطلق درست نيست، ولى بايد گفت كه آنها آشنايى خوبى با اين علم داشته‏اند.

ابوريحان بيرونى، داناترين تازيان به مناظر نجوم را بنو ماريه‏بن كلب و بنومرة بن شيبان مى‏داند.25

محمود سليم‏الحوت معتقد است: اعراب، اين علم را از طريق معاشرت با اقوام صابئى و آنان نيز از استادان كلدانى تعليم ديده و آن را كامل‏تر كرده‏اند.26

جرجس داود داود در كتاب اديان العرب قبل الاسلام پس از بحث از صابئان مى‏گويد:

بديهى است اعراب مقدارى از علوم فلك را از صابئان يا از طريق ديگر مناطق همسايه به ويژه كلدانيان گرفته‏اند؛ ولى به سبب اينكه اعراب خودشان مجبور بودند در بيابان‏ها سفر كنند و به اين علم نياز شديدى داشتند، مقدارى از آن علم را خودشان توليد كرده بودند.27

اما در مورد اينكه آيا آنان پرستش اين خدايان را ابداع كردند يا از ديگر اقوام به ارث برده‏اند، برخى معتقدند: اعراب، پرستش خدايان قوم نوح را به ارث بردند. مثلاً، در تحليل واژه «طاغوت» مى‏گويند: اصل اين واژه «يغوث» بود كه قوم نوح آن را عبادت مى‏كردند و اصل «يغوث»، «آغو» است كه به نظر مى‏رسد لهجه ديگرى از واژه «آخو» باشد و آن نيز لهجه ديگرى ازواژه «ورخو» يعنى همان واژه «شهر» و «قمر» است؛ چون «يغوث» عموما همان قمر يا سياره نورانى بود.28

«يغوث»، نام بتى است كه عمربن لحى آن را توزيع كرد و مذهج (قبيله قحطانى) و اهالى جرش (شهرى در شمال اردن) آن را عبادت مى‏كردند.

تعظيم اجرام يا پرستش

آيا اعراب، اجرام را صرفا محترم مى‏شمردند يا اينكه واقعا آنان را مانند اله مى‏پرستيدند؟ به نظر مى‏رسد كه اجرام و كواكب، گاهى مانند بت‏ها به عنوان واسطه و شفيع بوده و مورد پرستش بودند.

جواد على نيز در اين مورد به اشتباه برخى از اخبارنويسان اشاره مى‏كند و مى‏گويد: برخى بر اين گمان هستند كه چون در متون، نامى از قمر ـ كه مورد پرستش بود ـ نديدند، نتيجه گرفتند كه اعراب ماه را نمى‏پرستيدند؛ ولى آنان بر اين نكته متفطن نبودند كه اعراب، اصنام، يعنى همان اجرام آسمان را واسطه و شفيع خدايان قرار دادند.29

جرجس داود داود نيز با تأييد اين نظريه درباره روحانيات كه در نزد صابئان به عنوان واسطه رواج داشت، مى‏گويد: روحانيات، مختص هياكل علوى است؛ مانند زحل، مشترى، مريخ، خورشيد، زهره، عطارد، و ماه، و تقرب به اينها تقرب به ربالارباب و مسبب‏الاسباب بود.30

تلقّى اجرام، به عنوان خداى انسان‏ها پيش از جاهليت نيز سابقه دارد. در تفسير نمونه در ذيل آيه31 مربوط به مناظره حضرت ابراهيم عليه‏السلام با بت‏پرستان آمده است:

بيشتر مفسّران، واژه كوكب در آيه را ستاره زهره يا مشترى دانسته‏اند و اين دو ستاره در زمان‏هاى قديم جزو خدايان شمرده مى‏شده‏اند. بعضى از مفسّران نيز گفته‏اند كه مردم كلده و بابل در آنجا براى مبارزه با بت‏پرستان، سيارات را خالق يا رب‏النوع موجودات مى‏دانستند. براى نمونه مريخ را رب‏النوع جنگ، مشترى را رب‏النوع عدالت و دانش، عطارد را رب‏النوع وزيران و آفتاب را پادشاه همه مى‏دانستند!32

امّا علّامه طباطبائى نظر برخى از محققان را نقل مى‏كند كه قايل هستند عموم وثنى‏مذهبان خورشيد و ماه را تعظيم مى‏كردند، ولى آنها را نمى‏پرستيدند و تنها صابئان بودند كه اين دو را عبادت مى‏كردند.33

قاضى صاعد اندلسى34 مى‏نويسد:

همه بت‏پرستان عرب نسبت به «اللّه» موحد بودند و پرستش بت‏ها نوعى تدين به دين صابئان بود كه كواكب و بت‏هايى را كه سمبل آنها بوده‏اند، تعظيم مى‏كردند نه اينكه بت‏ها را خالق جهان بدانند؛ چون آيه قرآن مى‏فرمايد: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر: 3) ابن حبيب بغدادى قايل است كه همه بت‏هاى عرب همراه با اللّه پرستش مى‏شدند.35

با توجه به اينكه اعراب بيشترين تأثير را از صابئان پذيرفتند، مختصرى از عقايد آنان را بيان مى‏كنيم:

علّامه طباطبائى درباره اصل معناى بت‏پرستى و بت‏پرستى صابئان‏وتنوع در پرستش بت‏پرستان مى‏فرمايد:

وثنيت براى تنزيه خداوند و به دليل عدم درك او به وسيله عقل، وهم و حس، ناچار مى‏شود كه از راه تقرب به مقربان او به سوى خدا توجه كند و مقربان درگاه او همان كسانى‏اند كه خداى تعالى تدبير شئون مختلف عالم را به آنان واگذار كرده است. در نزد آنان، ملائكه و جن و قديسان بشر، اربابند نه خدا، و براى تقرب در درگاه خدا و شفاعت مورد پرستش قرار مى‏گيرند. اين آلهه و ارباب، ارباب و آلهه حقيقى ما هستند و بت‏هاى درون معابد، تمثال‏هايى از آن ارباب و آلهه هستند، نه اينكه به راستى خود اين بت‏ها خدا باشند. ولى چه بسا عوام آنان بين بت‏ها و ارباب آنها فرق نگذاشته، خود بت‏ها را همانند ارباب و آلهه مى‏پرستند. عرب جاهليت هم اين‏گونه بودند. و همچنين عوام‏هاى صابئان چه بسا فرقى بين بت‏هاى كواكب و كواكب كه آنها نيز بت‏هاى ارواح موكل بر آنها هستند، و بين ارواح كه ارباب و آلهه حقيقى نزد خواص صابئان هستند، فرقى نمى‏گذارند.36

برخى از بت‏ها نيز نماد زمينى ستارگان بودند؛ مانند «عزى» كه نمادى از «زهره» بود.37

جرجس داود داود از محمّدحسنين هيكل نقل مى‏كند: صابئان، از ستاره‏پرستانى بودند كه در سرزمين عرب، حكومت بزرگى داشتند و ستارگان را نمى‏پرستيدند، بلكه يگانه‏پرست بودند و ستارگان را از اين باب تعظيم مى‏كردند كه مظاهر خلق و قدرت خدايند.38

وى با توجه به ريشه صبى‏ء كه به معناى تغيير دين است، صابئان را در ابتدا يگانه‏پرست مى‏داند كه سپس به ستاره‏پرستى روى آوردند.39

بنابراين، با اين همه اختلاف‏نظر نمى‏توان به طور قطع قايل شد كه صابئان و اعراب جاهلى صرفا بت‏ها را تعظيم مى‏كردند.

اَنْواء

بحث «انواء» در نزد اعراب از جايگاه مهمى برخوردار بود و در حقيقت، هواشناسى اعراب به شمار مى‏رفت. اما عامل پرستش ستارگان يا ديگر اجرام آسمانى به وسيله اعراب، اين بود كه آنان به تأثير ستاره بر زندگى خويش عقيده داشتند.

اعتقاد به تأثير طلوع و غروب برخى از ستارگان در نزد اعراب وجود داشت تا جايى كه برخى از مطبّبان عرب گفته‏اند: اگر شما مرا از هنگام پنهان گشتن ثريا تا طلوع آن ضمانت كنيد، من شما را در تمام سال ضمانت مى‏كنم.

معناى لغوى

انواء، جمع «نوء» است. اين واژه از اضداد مى‏باشد؛ هم به معناى برخاستن به دشوارى و هم به معناى خم شدن و فرو افتادن به سبب همراه داشتن بار سنگين يا هر علت ديگر است.40

معناى اصطلاحى

در مجمع‏البحرين آمده است: انواء، ستارگانى هستند كه غايب مى‏شوند و طلوع مى‏كنند و باران به آنها نسبت داده مى‏شود.41

علّامه مجلسى در توضيح «نوء» مى‏گويد: انواء، ستاره‏هاى طلوع‏كننده‏اى هستند كه يا در جدب (خشك‏سالى) است يا در خصب (حاصل‏خيزى) و جاى آن در عواء (صورت پنجم صورت‏هاى فلكى شمالى) است.42 اضافه شدن نوء به عواصف از باب اضافه شدن به ظرف است؛ يعنى اعراب گمان مى‏كردند كه در زمان فراوانى بوده است.43

همچنين انواء به معناى غروب هر يك از منازل قمر در باختر، و (يا) طلوع منزل مقابل آن در خاور، به هنگام سپيده‏دم است. اين دو پديده همراه با يكديگر هر 13 روز يك بار، و در سال 28 بار روى مى‏دهد. عرب‏هاى باستان، هر يك از اين رويدادها را عامل يا نشانه يك پديده جوى مى‏شمردند و از آنها براى تعيين آغاز و پايان فصول سال و تنظيم امور كشاورزى بهره مى‏گرفتند. ستاره‏ها براى اعراب در مسافرت‏ها و زمانى كه ماه در آسمان نبود، نقش مهمى در هدايت مسافران داشتند. در نظر اعراب، هر كوكبى داراى اثر خاصى بوده است كه با توجه به آن، نام‏گذارى مى‏شدند. براى مثال، ثريا را به اين سبب به اين نام مى‏خوانند كه باران نازل‏شده توسط «نوء» آن، توليد ثروت مى‏كند.44 در لسان‏العرب نيز آمده است: «الثريا من الكواكب سميت لغزارة نوئها.»45

در مدت زمان 13 روز كه ستاره‏اى غروب و در مقابل، ستاره‏اى طلوع مى‏كرد، عرب منتظر باران بود و اين زمان را «نوء» آن ستاره ساقط مى‏شمردند.

در الدر المنثور آمده است: آيه «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُجُومِ... وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ» (واقعه: 75 و 82) در اين‏باره نازل شد.46

از ابن عباس روايت شده است كه در عهد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبارانى آمد. حضرت فرمود: «مردم دو دسته‏اند: بعضى شاكر و بعضى كافر. كافران مى‏گويند: اين باران، لطفى است كه از سوى فلان ستاره به ما...» و در اينجا بود كه آيات فوق نازل شد.47

گروهى نيز پديده باد را به طلوع ستارگان، و باران و سرما را به غروب آنها ارتباط مى‏دادند.

از بررسى آثار و گزارش‏هاى بر جا مانده از دوران‏هاى كهن معلوم مى‏شود كه هواشناسى بر پايه نجوم، يعنى نظام انواء، در ميان بسيارى از اقوام وجود داشته، و ظاهرا سرچشمه اصلى آن، سرزمين بين‏النهرين بوده است.

عرب‏هاى باستان، نشانه‏هاى رويدادهاى جوى را در اشعار و جملات مسجّع به صورت حكمت و قاعده بيان مى‏كردند تا به آسانى آن را حفظ كنند. اين‏گونه اشعار، به سبب دربر داشتن الفاظ نامأنوس، حتى در اوايل عصر اسلامى نيز چندان مفهوم نبوده‏اند. از اين‏رو، مؤلفان كتاب‏هاى انواء، ناگزير بودند دشوارى‏هاى آن الفاظ را شرح دهند.

ابوريحان بيرونى در معناى نوء، علاوه بر بيان معناى پيشين مى‏گويد: تأثير طلوع را «بارح» و تأثير غروب را «نوء» مى‏نامند. ... آنچه را كه همه اعراب پذيرفتند، اين بود كه هر حادثه‏اى كه در منزلى روى دهد، منسوب به همان منزل است و اگر پس از اين مدت روى دهد، منسوب به آن نيست.48

وى درباره تقسيم فلك مى‏گويد: اعراب، فلك را به هفده منزل تقسيم مى‏كردند. هر منزلى دوازده درجه و پنج ششم درجه و در هر برجى دو منزل و ثلث منزل از منازل قمر قرار دارد. هدف آنان از كاربرد منازل قمر، شناسايى وضعيت هوا و حوادث جوى فصول سال بود.49

اعراب، به تأثير خود جرم سماوى اعتقادى نداشتند، بلكه به مقام و جايگاه آن اهميت مى‏دادند.50 جواد على مى‏گويد: نويسندگان يونانى اشاره كرده‏اند كه اعراب، اجرامى را مى‏پرستيدند كه با چشم مى‏ديدند؛ در متون اعراب متأخر جنوب، نام خدايان ديگرى را مى‏يابيم كه در متون قديم اثرى از آن نيست و اين امر نشان مى‏دهد كه عبادت آنان پيشرفت كرده بود.51

چنان‏كه بيان گرديد، «نوء» به برخى از اسامى و عواصف اضافه مى‏شد؛ براى نمونه: نوء مرهج (به معناى ستاره پر باران)، نوء سماك (منزل چهاردهم)، نوء ثريا، نوء ربيع، نوء عجاج (به معناى غبار)، نوء حمل، نوء طلى، نوء ذراع (منزل هفتم قمر)، نوء شعرى (مرزم)، نوء دبران، نوء بُطين يا شكمك (منزل دوم قمر) و نوء بطن‏الحوت (منزل آخر قمر).

اعراب جاهلى عقيده داشتند كه ستارگان در حوادث جوى و زمينى تأثير دارند؛ ولى در اسلام، اعتقاد به تأثير ستارگان به نحو استقلالى حرام است. روايات بسيارى درباره اهميت علم نجوم و استفاده بشر از آن براى شناخت زمان وارد شده است.52

در اسلام، «انواء» به طور خاص به وسيله پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مورد نهى واقع شد. در ذيل، به برخى از اين روايات در اين موضوع اشاره مى‏كنيم:

روى زيد بن خالد الجهنى قال: «صلى بنا رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله: صلاة الصبح بالحديبية فى اثر سماء كانت من الليل، فلما انصرف أقبل على الناس. فقال: هل تدرون ماذا قال ربكم؟ قالوا: اللّه و رسوله أعلم، قال: أصبح من عبادى مؤمن بى و كافر بالكوكب، و كافر بى و مؤمن بالكوكب. فمن قال: مطرنا بفضل اللّه ورحمته فذلك مؤمن بى و كافر بالكوكب، و أما من قال: مطرنا بنوء كذا وكذا، فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب»؛53 زيدبن خالد جهنى مى‏گويد: حضرت رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پس از بارش باران همراه ما نماز صبح را در حديبيه در زمانى خواند كه هنوز از شب مانده بود. چون قصد عزيمت نمود به مردم روى كرد و فرمود: آيا مى‏دانيد پروردگار شما چه مى‏فرمايد؟ آنها گفتند: خدا و رسولش داناترند. آن حضرت گفت خدا مى‏فرمايد: برخى از بندگان من هستند كه به من ايمان دارند و به كواكب نه و برخى ديگر به كواكب ايمان دارند و به من نه. پس كسى كه بگويد: به واسطه رحمت و فضل خدا باران بر ما فرو ريخت اين شخص به من ايمان دارد و نسبت به كواكب كافر است، ولى كسى كه بگويد به واسطه طلوغ و غروب اين يا آن باران باريد اين شخص نسبت به من كافر و نسبت به كواكب مؤمن است.

عوالى اللئالى فى حديث ابن عباس قال: «قال رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهثلاث من سنن الجاهلية لا يدعها الناس: الطعن فى الأنساب والنياحة والاستسقاء بالأنواء»؛54 ابن‏عباس مى‏گويد: حضرت رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايد: سه چيز از سنت‏هاى جاهليت است كه مردم از آن دست برنمى‏دارند: رسوا كردن خويشاوندان، نوحه‏سرايى و طلب باران با «نوء».

عوالى اللئالى عن النبى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله قال: «أربع فى أمتى من امر الجاهلية لن يدعوها، الطعن فى الأنساب و التفاخر بها و بالأحساب و النياحة و العدوى و قول مطرنا بنوء كذا»؛55 از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده است كه فرمود: چهار چيز در امت من از امور جاهليت وجود دارد كه مردم آنها را رها نمى‏كنند: رسوا كردن خويشاوندان و فخرفروشى به آنان و به مقام، نوحه‏سرايى، دشمنى و گفتن مطرنا بنوء كذا و كذا.

ريشه «سين» و معناى آن

همان‏گونه كه اشاره شد، در زمان جاهليت نام افراد به نام بت موردنظر اضافه مى‏شد و از سوى ديگر، بيان گرديد كه برخى از بت‏ها واسطه خداوند به شمار مى‏رفتند. قرآن كريم نيز با نكوهش پرستش بت‏ها به برخى از آنان اشاره مى‏كند.56 در اينجا به بررسى اشتقاق برخى از واژه‏هاى مرتبط مانند طاغوت، يغوث، سراج، ضوء، شارق و طارق مى‏پردازيم. يكى از ريشه‏هاى مهم برخى از لغات، «سين» است كه نام معبدى در بين‏النهرين بود.

درباره «سين» احتمالات و معانى جالب و زيادى بيان شده است. براى نمونه، در تحليل واژه «طاغوت» گفته شده است: بخش «طا» به معناى منبع وجود قوى (مانند كواكب و نجوم) و بخش «غو» و «ت» براى نسبت است. بنابراين، اصل و ريشه «سين» حرف «طا» بوده و در اصل به معناى نجم است. واژه «ضغث» نيز در آيه «قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ» (يوسف: 44) لهجه‏اى در لغت طاغوت (طغت) است؛ چون ريشه هر دو واژه، «ضوء» است.57

بنابراين، «سين» به معناى وجود و هستى است كه خود را نمايان مى‏كند. خداوند در قرآن كريم مى‏فرمايد: «يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» (نور: 43) واژه «سنا» به معناى سطوع، ضوء، بريق و شعاع است و اصل كلمه «سنا» همان «سأأ» يا «سأ»، و برگرفته از «سين» بوده و حرف «سين» بر وجود دلالت دارد. و از جمله موجودات و آيات و اشيايى كه انسان در طول شب و روز آن را مى‏بيند، اجرام آسمان و ستارگان است. با گذشت زمان، انسان دريافت كه اين ستارگان نور و وجود را از خود ساطع مى‏كنند. بنابراين، از حرف «سين» واژه «صأ» و از آن «ضاء» و «ضوء» و همچنين واژه شعّ (شعاع) و جهر (جه) استخراج شد. واژه «Day» نيز از ضوء اشتقاق يافته است.58

مهم‏ترين خدايان سماوى اعراب

از ميان عطارد، مريخ، سهيل، ثريا، زهره، ماه و خورشيد، سه خداى اخير جزو مهم‏ترين خدايان بودند كه در زمان جاهليت مورد پرستش قرار مى‏گرفتند. گفتنى است در كنار خدايان سماوى، بت‏هاى ديگرى نيز بودند كه برخى از آنان عبارتند از: «لات»، «هبل»، «منات» و «عزى» و علاوه بر اين، پرستش جن و آتش نيز در آن زمان رواج داشت. در اينجا به بررسى مهم‏ترين خدايان سماوى اعراب جاهلى مى‏پردازيم.

1. زهره59

نام ديگر زهره، «عثتر» يا «نجم» بود. در دائره‏المعارف دين مى‏خوانيم: دين اعراب جنوب با ستاره‏پرستى تسلط يافت.60

حامد العولقى مى‏گويد: به احتمال قوى «عثتر»، «عشتر» و «أستر»، همان ستاره يا كوكب باشد و اروپاييان نام ستاره يعنى واژه «Star» را از آن گرفته‏اند. عطارد، لهجه‏اى در «عثترت» يا «عطّرت» و مشتق از همين لغت است. عطارت (عطارد) لهجه‏اى نزديك به آزر است و گويا آن «سئره» يا «زئره» بوده است.61

محمود سليم‏الحوت به نقل از دائره‏المعارف بستانى مى‏گويد: ستاره زهره بين روميان، الهه عشق (بخصوص عشق شهوانى) بود؛ چنان‏كه يونانيان آن را به صورت زن عريان به صورت‏هاى مختلفى تصوير مى‏كردند. بنابراين، عجيب نيست كه عرب زهره را بر معناى سفيد و زيبا و خوشرو حمل كند. زهره در خوش‏بختى پايين‏تر از مشترى بود و آن را سعد اصغر مى‏گفتند. طرب و سرور و لهو را نيز به آن اضافه مى‏كردند.62

جواد على در كتاب خود مى‏نويسد: «عثتر»، همان زهره است كه در متون اعراب جنوب، بسيار يافت مى‏شود. گاهى «عثتر» به «الشارق» معنا مى‏شد و برخى جمله «عثتر شرقن» را به «عثتر الشارق» ترجمه مى‏كردند. مراد از «شرقن» ستاره‏اى است كه در مشرق طلوع مى‏كند و در مقابل «ذ غربم» و «عثتر ذا غربم» وارد شده است كه به معناى غارب و ستاره غروب در مقابل ستاره صبح است. «عثتر نورو» يعنى: نور، و «سحرن» (سحر) نيز در نوشته‏ها آمده است. «رضى» نيز در متون ثموديان و صفويه وارد شده است و به معناى خداى «عثتر» است كه نام بتى است؛ ولى ارتباط آن را با كواكب بيان نكرده‏اند. وى در ادامه مى‏گويد: «عثتر» همان نجم ثاقب است كه در قرآن به آن اشاره شده است.63

نجم ثاقب: برخى گفته‏اند: نجم ثاقب، همان سياره «زحل»64 يا «جدى»65 است و ثاقب، آن ستاره‏اى است كه بالاتر از ستارگان ديگر باشد.66

«النجم الطارق» نيز لهجه‏اى است در «الشارق» كه از ريشه سين (به معناى ضوء و نار) است. حرف اصلى «الشروق» يا «شرق» نيز همان «شين» است كه لهجه‏اى است در «سين»، و «قاف» آن براى نسبت است. در واژه «الشارق» و «الطارق» لهجه‏هاى گوناگونى وجود دارد تا كلمه «السارج» و «السراج» را نمايان سازد. گاهى گفته مى‏شود: جمال صارخ (يا سارج، طارق، شارق). «صاروخ» نيز از همين ريشه است. واژه «تاريخ» نيز به احتمال بسيار زياد، همان «طارق» در زبان خاصى باشد؛ به سبب اينكه اصل واژه «تاريخ» به معناى زمان و وقت، از الطارق (النجوم) است. «يغوث» و «طاغوت» نيز از همين ريشه است.67

ارتباط ميان واژه عثتر و آزر: واژه «آزر» از لحاظ لغوى براى لغت‏شناسان عرب، غريب بوده و عجيب اين است كه اين واژه از مشهورترين كلمات زمان قديم است و تنها در لهجه قوم ابراهيم عليه‏السلام رايج بود. مردم آن را با صيغه‏هاى مختلفى مى‏شناختند. ساكنان جزيره‏العرب آن را با نام «عثتر»، «عثّر» و «عتّر» مى‏شناسند؛ اما اهل شام و عراق آن را «عشتر»، «اشتر» و «عثتر» مى‏ناميدند كه خدايان آنان بود و نام آنها را «أوسير»، «أسّر»، «أوزير»، «أزر» گذاشتند؛ چنان‏كه در نقوش مصرى به صيغه «اوزيريس» ظاهر شده است.68

نيز گفته شده است كه «عثتر»، «عزز» و «عثتر»، «شارق» ناميده شده است و روشن مى‏شود كه قديمى‏ترين ريشه براى «عثتر» و آزر و ديگر واژه‏ها اين است كه آن خداى قوم نوح عليه‏السلام بوده و نام آن را «سواع»69 گذاشته بودند. پس ريشه آن «سين» است كه بر ستاره‏اى در آسمان دلالت مى‏كند.70

نام اين خدا بر «آزر»، پدر ابراهيم عليه‏السلام اطلاق مى‏شد. قوم ابراهيم اين خدا را با لهجه خودشان «آزر» مى‏ناميدند و آن صرفا لهجه آنان بود؛ مانند «عزير»، «عزرا» و «عازر». يعنى پدر حضرت ابراهيم عليه‏السلام اين اله را كه بسيارى از قبايل قديم آن را مى‏پرستيدند، بسيار عبادت مى‏كرد.71

2. خداى خورشيد

در بين‏النهرين، آشوريان، بابليان و كلدانيان چون بسيارى ديگر از اقوام باستانى، خداى خورشيد (شمس يا سمس) را مذكر مى‏دانستند. در اساطير بابلى، شمش (ش‏م‏ش) «نور خدايان»، خداى عدالت و قانون و نيروى نگهبان عدالت و قانون تصور مى‏شد (در نقوش بابلى، «حمورابى» قانون‏نامه معروف خود را از دست شمش مى‏گيرد). بابليان وى را «داور آسمان‏ها و زمين» مى‏دانستند و معبدش را «خانه داورى در جهان» مى‏ناميدند. كنعانيان قديم نيز چون اقوام سامى ديگر، خورشيد را به نام «شمش» مى‏پرستيدند. اعراب، برخلاف برادران سامى خود، «شمس» را مؤنث مى‏دانستند... در شهر «حَضْر» واقع در بين‏النهرين، شمس بالاترين خدايان بود، تا جايى كه آن را مدينه‏الشمس مى‏خواندند، ولى شمس در اينجا مذكر بود، نه مؤنث.72

خورشيد، در نزد اعراب، خدايى مستبد بود و نيروى حرارتى بالايى داشت و وقتى كه ظاهر مى‏شد، بقيه اجرام از ديده‏ها پنهان مى‏شدند. آنان خورشيد را در وقت طلوع و غروب و هنگامى كه در ميان آسمان بود، عبادت مى‏كردند؛ از اين‏رو، پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهنماز را در اين اوقات ممنوع كرد. پرستش خورشيد در بين اعراب رواج داشت، به ويژه در نزد اهل «سبأ» كه «عبد شمس» از آنجاست و دليل ما بر اين مطلب، سخن هدهد با سليمان است كه در قرآن آمده است.73 هدهد مى‏گويد: «وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ.» (نمل: 24)

خداى خورشيد مختص عرب نبود. از زمان‏هاى قديم، خدايان را به ويژه خورشيد را حاميان عدل و قانون مى‏دانستند، چنان‏كه گمان مى‏كردند آنان از ظالم و مجرم انتقام مى‏گيرند.74 برخى از اهل اخبار ذكر كرده‏اند كه خورشيد، بتى قديمى است و اولين كسى كه آن را بت ناميد، «سبأ بن يشجب» بود. خورشيد، بت «بنوعذره» و «بنوتميم»75 و داراى خانه‏اى بود. همه «بنو اد»، «ضبه»، «عدى»، «عكل» و «ثور» آن را عبادت مى‏كردند. در شمال عربستان «عبدشمس» به «عمروشمس» معروف بود.76

از شمس با تعبير «ه. الت» ياد شده است كه در متون اعراب شمال به معناى «اله» است. برخى از اسمايى كه از آن «شمس» اراده شده است عبارتند از: «ذت حمم» كه به معناى «ذات حمم» و «ذات حميم» است. حميم به معناى حرارت شديدى است كه زبانه مى‏كشد. پس معناى «ذت حمم»، خداى داراى حرارت شديد و مهلك و سوزنده است و آن خورشيد است. مردم، صفت اين خدا را بر خورشيد اطلاق كرده‏اند و مى‏ترسيدند كه اگر مخالفتى كنند و غضب او را برانگيزند، از آنان انتقام بگيرد.

«شمس» در نوشته‏هاى قتبانى به «اثرت» شهرت داشت كه به معناى «لامعه» است. گاهى از شمس به «فرس» تعبير مى‏شد. اسب در نزد سامى‏هاى قديم، مقدس بود و اعراب جنوب با آن به خدايان تقرب مى‏جستند. خورشيد در عقيده «معينى‏ها»77 به «نكرح» و براى اهالى «سبأ» و «حضرموت» و قبيله «اوسان» به «اثرت» و براى قتبان به «اثيرت» شهرت داشت.78

در برخى اخبار مربوط به «الرها»79 آمده است كه اهالى اين شهر خورشيد را مى‏پرستيدند و معتقد بودند كه پيش از خورشيد يك اله ديگر به نام ازيزوس80 طلوع مى‏كند و اله ديگرى پس از آن ظاهر مى‏شود كه نام آن مونيموس81 است.

برخى از محققان معتقدند كه «ايزوس» همان عزيز، ستاره صبح است و مانند «رضى» و «عثتر»، پيش از خورشيد طلوع مى‏كند. نام رضى در نوشته‏هاى «تدمريان»82 نيز آمده است. در اسلام هم «عزيز» يكى از صفات خداست.83

3. خداى ماه

سومين خداى اعراب، ماه بود كه آن نيز مانند خداى خورشيد از اهميت خاصى برخوردار بود؛ چون در شب جاى آن را مى‏گرفت. اعراب در شب‏هاى تاريك و وحشت‏زاى بيابان‏ها به تماشاى ماه، به ويژه زمانى كه كامل بود، مى‏نشستند. نور ماه در شب هنگام در شن‏هاى سفيد صحرا منعكس مى‏شد و به اعراب آرامش مى‏داد.84

هر كسى، خداى ماه خود را عبادت مى‏كرد. در تعدادى از نوشته‏هاى اعراب جنوب به خدايان قمرى اشاره شده است؛ اما متخصصان اجماع دارند كه آن نوشته‏ها دلالت بر سيماى خاص يا كاركرد هر يك از خدايان ماه دارند و خدايان متمايزى نيستند.85 قمر، خداى «اور»، «حران»، «تدمر»، «سينا» و «اريحا» بود.86

آنها براى ماه بتى به شكل گوساله ساخته بودند و آن را سجده و عبادت مى‏كردند. در روزهاى مشخصى براى آن بت روزه مى‏گرفتند و سپس با غذا و نوشيدنى و با شادى و سرور به سوى آن مى‏آمدند. پس از صرف غذا در برابر بت شروع به رقص و غنا ميكردند و از اين‏رو، «ثور» نماد ماه شد.87

در نوشته‏هاى اعراب جنوب جمله «ودم ابم» وارد شده است. همچنين جمله «ولد عم» در متون قتبانى و «ولد المقه» در متون اهالى سبأ آمده است. «عمّ» همان قمر در زبان قتبانى‏هاست و به منزله پدر قوم است. «المقه» نيز در لهجه اهل سبأ به معناى قمر است.88

خداى ماه با ايفاى نقش مهم خود در اساطير جاهليت، به عنوان مرد و شوهر تلقّى مى‏شد. زوج، همان «بعل» است كه به معناى ربّ و سيد و براى خانواده، همسر و صاحب سخن به شمار مى‏آيد. او نيرومند و اطاعش لازم است.89

برخى ديگر، بعل را «خورشيد» دانسته‏اند كه در مناطق بلند كه در بيشتر سال‏ها براى كشاورزى به باران نياز داشت، معروف بود. از جمله اين مناطق، سرزمين بلند «بعل» بود كه آب‏هاى جارى به آن نمى‏رسيد. پس خورشيد، همان «بعل» و «بعلبك» شهر خورشيد بود؛ چون ارتفاع زيادى داشت.90

گاهى قمر به «ثور» معروف بود و احتمال دارد به سبب دو شاخ آن باشد كه به هلال ماه شبيه است. به عقيده برخى از ملت‏هاى سامى قديم، ثور، رمزى براى خداى ماه بود. همچنين از آن‏رو كه ماه به منزله «اب» بود، «ابم» خوانده مى‏شد و به سبب داشتن محبت، «ودم»، و به سبب داشتن قدرت، «كهلن» خوانده مى‏شد.91 ماه در نزد بابليان به «سن» (رئيس ستارگان در آسمان) مشهور بود. ماه در «اور»، «حران» و «بابل» مراكزى براى عبادت بود و در «سيناء» و «اريحا» زيارتگاه‏هاى مقدسى داشت. ماه در نظر آنان تأثيرات شديدى در كائنات و تصرفات انسان و حيوان و گياه و جماد داشت. اين تأثيرات همراه با تغيير شكل ماه تغيير مى‏كرد و معتقد بودند كه قواى طبيعى با كامل شدن ماه بيشتر، و با نقصان آن كمتر مى‏شود.92

در آن عصر الفاظ خاصى بود كه بر خداى ماه دلالت مى‏كرد. در نوشته‏هاى جاهلى، واژه شمس را مى‏يابيم؛ ولى واژه قمر نه با همين لفظ، بلكه گاهى با لفظ «شهر» يا «سين» در متون اعراب جنوب يافت مى‏شود.93

خداى ماه در نزد معينى‏ها و قبيله اوسان به «وَدّ» معروف بود و در نظر اهالى سبأ به «المقه» و در نظر اهالى قتبان به «عم» و در «حضرموت» به «سين» يا «سن» شهرت داشت.94

در متون قبايل ديگر، بحث عبادت زحل و مشترى و سيارات ديگر نيز آمده است؛ ولى نامى از قمر نيست تا جايى كه برخى گمان مى‏كردند كه ماه پرستش نمى‏شد، در حالى كه به اين نكته توجه نداشتند كه برخى از بت‏ها واسطه و شفيع اجرام آسمانى بودند.95

رابطه «سين» با واژه شهر يا قمر

واژه «اس» كه در ريشه به معناى «وجود» است، با آسمان و ستارگان آن مرتبط است و دليل آن ارتباط قوى ميان آسمان و اشياى درون آن با «رؤيت» و «ضوء» و «درخشش» است. از اين‏رو، واژه‏هايى كه به نوعى با نور در ارتباطند از آن استخراج شده‏اند و در اين باب، كلمه‏اى معروف‏تر از كلمه «شهر» نداريم.

اصل واژه شهر، «شين» است كه در حقيقت، همان «سين» به معناى الضوء و الوجود است. «شهر» در قديم «ورخ» ناميده مى‏شد. معبودى در زمان قديم بود كه «سين» نام داشت و «حضرموت» و «عراق» و «معين» آن را عبادت مى‏كردند و آن چيزى جز «شهر» نيست. واژه «سين»، گاهى نه به معناى ستاره مشخصى، بلكه به معناى هر ستاره نورانى بود. چه بسا شمس در زمان قديم به سبب شدت روشنى و وجودش «أس» و «سأ» ناميده شده است. پس روشن مى‏شود كه قديمى‏ترين نام شمس، همان «اص» مخفف شده «اصن»، به معناى «اله» يا «سين» بوده و كلمه «Sun» از اين كلمه مشتق شده است. مصريان نام‏هاىقرص خورشيد يعنى «إثن»، «إتن» و «إجن» را از همين «أس» و «أسن» اشتقاق كرده‏اند و مراد از آن، قرص يا دايره خورشيد ـ چنان‏كه علماى مصر توهم كرده‏اند ـ نيست، بلكه منظور، «ضوء» يعنى «سن»، «سين» و «سنأ» است.96

دلالت اسماء بر عبادت اجرام سماوى

اين اسماء، گوناگونند؛ گاهى مانند «ال» و «ايل» هستند كه محققان در تعيين ريشه‏ها و ضبط معانى آن دچار مشكل شده‏اند و گاهى بر اشياى محسوس و شناخته شده دلالت دارند؛ مانند: «شمس» و «ورخ»؛97 يعنى «قمر»، «عثتر»، «الشعرى العبور»، «نجم»، «ثريا» و امثال آنكه ستاره‏اند. اين مسئله نشان مى‏دهد كه در جاهليت اين اجرام سماوى را عبادت مى‏كردند. گاهى نيز صفاتى را مى‏يابيم كه بر ظواهر غيرحسى داشته و بلكه تعبيرى از امور معنوى‏اند؛ مانند «وَدّ» به معناى «حب» و مانند «رضى»، «سعد»، «حكم»، «نهى»، «صدق» و «رحمن». و بيشترين تكيه ما در بيان تصوير خدايان عرب جاهليت ساكن جنوب، بر اين صفات و اسماء است.98

وجود اعلام مركب

در ميان نام‏هايى كه بر وجود اجرام‏پرستى دلالت دارد، به اعلام مركب نيز بايد اشاره كرد؛ مانند «امرى‏ء الشمس»، «عبدالشارق»، «عبدالمحرق»،99 «عبدوَدّ»،100 «عبدمناف»،101 «عبدشمس»، «عبديغوث» و «امه‏العزّى». چنان‏كه مى‏بينيم، مضافٌ‏اليه اين اسامى، نام بت است و اين تركيب نشان مى‏دهد كه انسان در برابر خداى خود چه قدر ذليل بوده و خود را عبد او به حساب مى‏آورده است. اَعلام ديگر به صورت جمله‏هاى خبرى بودند؛ مانند «ودم ابم» يعنى «ودٌ اب» يا «اب ودٌ»؛ اين تركيب نيز گوياى آن است كه خداى آنان مانند يك پدر، تا چه اندازه نسبت به ايمانداران خود مهربان بوده است.102

خدايان سماوى هر قبيله

برخى از اعراب، خورشيد، برخى ماه و بعضى ديگر ستاره شعرى را مى‏پرستيدند. قبيله «طى»، ستاره «سهيل» و «ثريا»، قبيله بنى‏اسد، «عطارد»، قبيله قريش، ستاره «اسد»، قبيله «طسم» و «قريش»،103 ستاره «دبران»104 و اكثر اعراب، «زهره» و برخى از اهل مكه، «زحل» را پرستش مى‏كردند تا جايى كه برخى از محققان تصور مى‏كردند «كعبه» در ابتدا معبدى براى «زحل» بود. قريش و گروهى از «لخم»، «جرهم» و «جذام»105 نيز به عبادت «مشترى» مى‏پرداختند.106 شمس، نام بت «بنى‏تيم» بود.107 برخى از قبايل ربيعه، دو ستاره «شعرى» را مى‏پرستيدند؛ «الشعرى العبور» در صورت فلكى «جوزاء»108 و «الشعرى الغميصاء» در صورت فلكى «ذراع». اعراب گمان مى‏كردند كه اين دو، خواهر ستاره سهيل‏اند. اولى بسيار پر نور و وصف «عبور» به دليل عبور آن از كهكشان است. سبب نام‏گذارى دومى نيز اين است كه تصور مى‏كردند اين ستاره از سهيل دور افتاده و در اثر گريه فراوان، چشم وى چرك‏آلود (غميصاء) شده و از اين‏رو، نور كمترى دارد. «بنى‏قيس»، «عيلان»، «خزاعه» و نيز تيره‏اى از «لخم» و «قريش»109 آن را مى‏پرستيدند. در عربستان نام آن «المرزم»110 بود.

«هوبس» به موازات «المقه»، «انباى» يا «ورخ» با «عم»، «هول» با «سين» و «نهستاب»111 با «وَدّ» مورد ستايش قرارمى‏گرفتند. چهره‏هاى خاص هر يك از اين خدايان هنوز موضوع بحث است. گوندزاگاريخمانس112 تصور مى‏كند كه «هوبس» نمايشگر جزر و مد خداى ماه بود و ماهيت «نهستاب» نيز روشن نيست؛ ولى آلبرت ژام113 گمان مى‏كند كه احتمالاً خداىماه باشد.114

اسطوره خانواده ثالوث سماوى

اسطوره شدن و تبديل اجرام سماوى به آلهه و انحصار آن در سه اله و ازدواج آنها، در نظر اقوام و ملت‏ها به شيوه‏هاى گوناگون جلوه‏گر شده است: در نظر اعراب جنوب، از ازدواج ماه و خورشيد يك پسر به وجود آمد و در نظر برخى ديگر از ملت‏هاى غيرعربى، نتيجه ازدواج آنها دو فرزند (ستاره صبح و ستاره غروب) و در نظر برخى ديگر از گروه‏هاى جاهليت، آنها دخترانى از جنس ملائكه يا جن است.115

جواد على درباره ثالوث سماوى مى‏گويد:

ثالوث، تركيبى از دو خداى ماه و خورشيد و ستاره (عثتر) بود. چگونگى پيدايش اين ثالوث و رابطه اعضاى آن با هم و چگونگى پيدايش ستاره از ماه و خورشيد و نيز چگونگى به هم رسيدن ماه و خورشيد و طلوع ستاره نامعلوم است. در حالى كه در زبان يونانى، هندى و لاتينى تعابيرى درباره ملاقات ماه و خورشيد وجود دارد كه كنايه از ازدواج آنها است، ولى در جاهليت تنها واژه «اقتران» وجود دارد كه در كتب نجوم و انواء به معناى ازدواج است و در اين متون، هيچ اشاره‏اى به ازدواج خدايان نشده است و آنچه درباره خدايان مؤنث و مذكر گفته شد تنها از علامت «ذ» - كه نشانه خداى شمس است ـ و «ذو» ـ كه نشانه خداى قمر و عثتر است ـ استنباط مى‏شود. بنابراين، با خدايان سه‏گانه سماوى روبه‏رو هستيم و اين عقيده همان عقيده سامى‏ها است.116

نشانه‏هاى ثالوث سماوى بر سنگ و چوب و معادن نقش بسته‏اند. هلال، اشاره به طلوع ماه در اول ماه قمرى دارد؛ سر گاو دو شاخ، نشانه‏اى است كه شبيه به هلال ماه است. خورشيد، به صورت دايره و زهره به صورت ستاره در نقوش اعراب جنوب و با هشت رشته نورانى در متون بابليان يافت مى‏شد.117

مذكر و مؤنث بودن آلهه

اعراب، خدايان سماوى را همانند انسان به دو دسته مؤنث و مذكر تقسيم مى‏كردند: برخى از اين اسامى با «ذ» يعنى همان «ذو» در عربى و «ذت» يعنى همان «ذات» شروع مى‏شوند. «ذ» براى مذكر و «ذت» براى مؤنث است. بنابراين، «عثتر ذ قبضم» بر خداى مذكر و «ذت حمم» بر خداى مؤنث دلالت مى‏كند و مى‏توان نتيجه گرفت كه اعراب خدايان خود را مانند انسان به صورت مؤنث و مذكر تصور مى‏كردند. در قرآن نيز به اين مطلب اشاره شده است.118

به گفته برخى از محققان، عرب، شمس (خورشيد) را مؤنث مجازى و قمر (ماه) را مذكر مجازى مى‏داند؛ به اين دليل كه قرص آفتاب آنچنان در ميان نور خيره‏كننده‏اش پوشيده است كه نگاه كردن به آن آسان نيست در حالى كه قرص ماه كاملاً نمايان است.119

اما مى‏دانيم كه اسلام، پرستش كواكب و سجده در برابر ماه و خورشيد و نماز براى آن دو را حرام كرد. قرآن كريم در آياتى نهى از سجده بر ماه و خورشيد را مطرح كرده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوالِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَ‏إِن‏كُنتُمْ‏إِيَّاهُ‏تَعْبُدُونَ.»(فصلت:37)

اين نوشته را با سخنى از جواد على درباره اهميت و تأثير اجرام‏پرستى در زندگى زمينى افراد به پايان مى‏بريم:

اكنون هيچ عربى نيست كه ثالوث سماوى را پرستش كند؛ ولى برخى از عوام هستند كه اگر كسى به خورشيد و ماه دشنام دهد، خشمگين مى‏شوند و يا وقتى بچه‏ها دندانشان را مى‏كشند به خورشيد تقرب مى‏جويند تا دندان‏هاى زيبايى به آنان هديه شود، و بسيارى از عجايب ديگرى كه عرب آن را مى‏شناسد.120

نتيجه‏گيرى

نتايج به دست آمده در اين نوشتار را مى‏توان چنين بيان كرد:

1. وجود اجرام‏پرستى با توجه به آيات و روايات و آثار باستانى و همچنين اسامى افراد آن دوره امرى غيرقابل ترديد است.

2. اجرام در نزد اجرام‏پرستان به منزله «الاه» نبوده، بلكه آنان شفيعان و واسطه‏هاى خدايان بودند؛ گرچه برخى از اقوام خلاف آن عمل مى‏كردند.

3. اجرام‏پرستى در عصر حضرت رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرواج داشت و آن حضرت به شدت با آن برخورد مى‏كرد.

4. اعراب جاهلى با وجود اين عقيده نابهنجار، جزو پيشگامان علم نجوم و شناخت صورت‏هاى فلكى بودند.

5. مهم‏ترين اجرام سماوى مورد پرستش عصر جاهليت عبارتند از: خورشيد، ماه و ستاره كه افسانه‏ها و اسطوره‏هاى زيادى درباره آنها نقل شده است.

6. هر قبيله‏اى از اعراب جاهلى، خدايان سماوى خاصى داشته‏اند.

··· منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، قم، مسجد مقدس جمكران، 1382.

ـ آلوسى، سيدمحمود، روح المعانى، تهران، جهان، بى‏تا.

ـ ابن طاووس، أبى‏القاسم على‏بن موسى، فرج المهموم، قم، منشورات رضى، 1363.

ـ ابن مطهّر، حسن‏بن يوسف، تذكرة الفقهاء، قم، ستاره، 1414ق.

ـ ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، 1405ق.

ـ ابى منصور حسن‏بن زين‏الدين، جمال‏الدين، منتقى الجمان، تحقيق و تصحيح و تعليق على‏اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسين، 1362.

ـ ازدى، فضل بن شاذان، الايضاح، تحقيق سيد جلال‏الدين حسينى، تهران، دانشگاه تهران، 1363.

ـ اندلسى، قاضى صاعد، التعريف بطبقات الامم، تحقيق غلامرضا جمشيدنژاد، تهران، هجرت، 1376.

ـ بستانى، بطرس، دائره‏المعارف، بيروت، دارالمعرفه، بى‏تا.

ـ بيرونى، ابوريحان، آثار الباقية، ترجمه اكبر داناسرشت، تهران، اميركبير، چ سوم، 1363.

ـ حائرى، كاظم، القضاء فى الفقه الإسلامى، قم، مجمع الفكر الاسلامى، 1415ق.

ـ حاج حسين، حسن، الاسطورة عندالعرب فى الجاهلية، بيروت، المؤسسات الجامعية للدراسات، 1988م.

ـ حكيم، سيد محمّدباقر، علوم القرآن، قم، مجمع الفكر الاسلامى، چ سوم، 1417.

ـ داود، جرجس داود، اديان العرب قبل الاسلام، بيروت، مؤسسة الجامعية للدراسات و النشر و التوزيع، چ سوم، 1988 م.

ـ دغيم، سميح، اديان و معتقدات العرب قبل الاسلام، بيروت، دارالفكر، 1995م.

ـ سليم‏الحوت، محمود، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، بيروت، دارالنهار، ط. الثالثة، 1983م.

ـ سيوطى، جلال‏الدين، الدر المنثور، بيروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بى‏تا.

ـ طباطبائى بروجردى، حسين، جامع احاديث الشيعة، قم، علمى، 1399.

ـ طباطبائى، سيد محمّدحسين، الميزان، ترجمه سيد محمّدباقر موسوى همدانى، قم، جامعه مدرسين، چ بيست و چهارم، 1386.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مجمع البيان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1415ق.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، جامع البيان، تحقيق شيخ خليل الميس، بيروت، دارالفكر للطباعة والنشر و التوزيع، 1415ق.

ـ طريحى، فخرالدين، مجمع البحرين، تحقيق سيداحمد حسينى، قاهره، مكتب النشر الثقافة الاسلامية، چ دوم، 1367.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير العاملى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1409ق.

ـ عسقلانى، ابن حجر، فتح البارى، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1408ق.

ـ على، جواد، المفصل فى تاريخ العرب، بيروت، دارالعلم للملايين، 1970م.

ـ غلامى‏دهقى، على، «گونه‏شناسى پرستش در عصر جاهلى»، تاريخ در آينه پژوهش، پ. ش 3 (پاييز 1382)، ص 207ـ245.

ـ فراهيدى، خليل‏بن احمد، كتاب العين، قم، دارالهجرة، 1405ق.

ـ قرطبى، محمّدبن احمد، تفسير قرطبى، تحقيق و تصحيح احمد عبدالعليم البردونى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1405ق.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، اصول كافى، تحقيق و تصحيح و تعليق على‏اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلامية، چ چهارم، 1362.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ط. الثالثة، 1403ق.

ـ مجيدزاده، يوسف، تاريخ و تمدن بين النهرين، تهران، مركز نشر دانشگاهى، 1380.

ـ محمّدى رى‏شهرى، محمّد، ميزان الحكمة، قم، دارالحديث، 1416ق.

ـ مكارم شيرازى، ناصر و همكاران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1388.

ـ نورى، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل، بيروت، مؤسسة آل‏البيت لاحياءالتراث، 1408ق.

- Eliade, Mircea, "Encyclopedia of Religion", Macmillan Publishing Company, ARABIAN RELIGIONS, vol.1, 1987.

- www.albadri.info/books/madkhal/madkhal.

- www.alsaha.com/sahat/Forum2/html/004656.html.

- www.herat.co.uk/daaqeqi/daaqeqi\_1.html .

- www.sotaliraq.com/newiraq/article.

پى نوشت ها

1 كارشناسى ارشد دين‏شناسى، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى ره. دريافت: 12/3/88 ـ پذيرش: 19/5/88.

2. Adoration, praise.

3ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، ج 3، ص 105، ماده «عبد».

4ـ سيدمحمود آلوسى، روح‏المعانى، ذيل آيات 36 نسا و 67 اسراء.

5ـ محمّدبن حسن طوسى، التبيان فى تفسيرالقرآن، ج 1، ص 200.

6ـ خليل‏بن احمد فراهيدى، كتاب العين، ج 3، ص 390.

7ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ج 3، ذيل آيه مربوطه.

8ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، ج 1، ص 421، ماده «جهل».

9ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ترجمه سيد محمّدباقر موسوى همدانى، ج 14، ص 480.

10ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، خ 1.

11ـ همان، خ 33.

12ـ همان، خ 26.

13ـ همان، خ 16.

14ـ «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّا وَهُوَ كَظِيمٌ»نحل: 58.

15ـ «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» تكوير: 9.

16ـ سيدكاظم حائرى، القضاء فى الفقه الاسلامى، ص 71.

17ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، ج 1، ص 365، ماده «جرم».

18ـ ابن منظور، لسان العرب، ج 12، ص 91.

19ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 17، ص 597.

20ـ همان.

21ـ همان، ج 7، ص 262.

22ـ «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى.»

23ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

24ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 82.

25ـ ابوريحان بيرونى، آثار الباقية، ص 548.

26ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 82.

27ـ جرجس داود داود، اديان العرب قبل الاسلام، ص 331ـ336.

28ـ حامد العولقى، ر.ك:

www.alsaha.com/sahat/forum2/html/004656.htm

29ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب، ج 6، ص 163ـ183.

30ـ جرجس داود داود، اديان العرب قبل الاسلام، ص 331ـ336.

31ـ «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبا قَالَ هَذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ...»انعام: 76ـ79.

32ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، ج 5، ص 315.

33ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 17، ص 597.

34ـ على غلامى‏دهقى، «گونه‏شناسى پرستش در حجاز عصر جاهلى»، تاريخ در آينه پژوهش، پ. ش 3، ص 219، به نقل از: قاضى صاعد اندلسى، التعريف بطبقات الامم، تحقيق غلامرضا جمشيدنژاد اول، ص 205.

35ـ على غلامى‏دهقى، «گونه‏شناسى پرستش در حجاز عصر جاهلى»، تاريخ در آينه پژوهش، پ.ش 3، ص 219، به نقل از: بغدادى ابن حبيب، المحبر، تصحيح ايلزه ليختن شتيتر.

36ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 17، ص 597.

37ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 82.

38ـ جرجس داود داود، اديان العرب قبل الاسلام، ص 331ـ336.

39ـ همان.

40ـ بطرس بستانى، دائره‏المعارف، ماده «نوء».

41ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، ج 4، ص 385، ماده «ن‏وأ».

42ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 35، ص 177.

43ـ همان، ج 74، ص 310.

44ـ ابوريحان بيرونى، آثار الباقية، ص 549.

45ـ ابن منظور، لسان العرب، ذيل ماده «ثرو».

46ـ جلال‏الدين سيوطى، الدر المنثور، ذيل آيه مربوطه.

47ـ همان، ذيل آيه 82 سوره واقعه.

48ـ ابوريحان بيرونى، آثار الباقية، ص 549.

49ـ آنان اشعارى در اين باب مى‏سرودند تا حفظ آن آسان باشد. براى نمونه، درباره ارتباط ثريا و حوادث جوى چنين مى‏سرودند:

اذا ما قارن القمر الثريا لثالثة فقد ذهب الشتاءيعنى: وقتى كه ماه در شب سوم با ثريا مقارن شود، دورى ماه از آفتاب، تقريبا چهل درجه بوده و آفتاب در اين موقع در اول حمل خواهد بود و زمستان رفته است.

50ـ ابوريحان بيرونى، آثار الباقية، ص 543.

51ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 7، ص 163ـ183.

52ـ ميرزا حسين نورى، مستدرك الوسائل، ج 4، ص 278. در حديثى امام باقر مى‏فرمايد: نبوت حضرت نوح عليه‏السلام طبق علم نجوم بوده است. محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، 55، ص 235. از امام صادق عليه‏السلام نقل شده است كه با استفاده از علم نجوم، تولد حضرت ابراهيم عليه‏السلام و به آتش افكنده شدن او به نمرود خبر داده شد و از اين جهت نمرود آسوده خاطر گشت؛ ولى نجات ابراهيم از آتش براى منجمان پنهان ماند. (محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 8، ص 366). از ابن ابى‏عمير نقل شده كه گفت: من به علم نجوم دستى داشتم و چه بسا جايگاه ستاره‏اى موجب وحشتم مى‏شد، از اين ماجرا به نزد امام موسى‏بن جعفر عليه‏السلام شكوه كردم و آن حضرت فرمود: در چنين حالتى اولين فقيرى را كه ديدى صدقه‏اى به وى بده؛ چون خداوند آن شر را از تو دفع مى‏كند. (جمال‏الدين أبى منصور حسن‏بن زين‏الدين، منتقى‏الجمان، تصحيح على‏اكبر غفارى، ج 3، ص 93). روايت شده است: هنگامى كه اميرالمؤمنين عليه‏السلام براى جنگ با خوارج عازم نهروان بود، يكى از اصحاب كه به علم نجوم آگاهى داشت با بهره‏گيرى از علم نجوم آن حضرت را از رفتن به جنگ باز داشت. امام با رد ادعاى آن منجم فرمود: اگر ادعاى شما درست باشد، افراد بايد از خدا و كمك از او بى‏نياز باشند و به جاى اينكه خدا را ستايش نمايند، بايد تو را ستايش كنند؛ چون تو ايشان را به خير و شرشان آگاه ساخته‏اى! و در اين صورت به خدا شرك ورزيده‏اند. سپس آن حضرت رو به مردم كرد و فرمود: از فراگيرى علم نجوم بپرهيزيد جز بخشى از آنكه شما را در تاريكى‏هاى دريا و بيابان‏ها راهنما باشد، و منجم به منزله كاهن و كاهن به منزله كافر و كافر در دوزخ است. (محمّد محمدى رى‏شهرى، ميزان‏الحكمة، ج 4، ص 3264). ابوخالد سجستانى در آغاز بر مذهب واقفه بود كه قايل بودند امام موسى بن جعفر عليه‏السلام زنده و او مهدى موعود است. وى در علم نجوم دستى داشت. روزى با قواعد نجومى دريافت امام موسى‏بن جعفر عليه‏السلام درگذشته است. از اين‏رو، با ياران خويش مخالفت نمود و به مذهب حق بازگشت. (سيدبن طاووس، فرج المهموم، ص 131). روزى حضرت رضا عليه‏السلام در مجلس مأمون بود. ذوالرياستين، وزير مأمون، كه خود در علم نجوم صاحب‏نظر بود، درباره آفرينش روز و شب از حضرت سؤال كرد. حضرت به وى فرمود: مى‏خواهى طبق حساب (نجومى) خودت تو را پاسخ دهم يا طبق قرآن؟ وى گفت: ابتدا به موازين حساب خودم. فرمود: مگر نه اين است كه شما مى‏گوييد: طالع جهان سرطان است و ستارگان در آن لحظه به اوج خود بوده‏اند؟ گفت: آرى چنين است. فرمود: پس به اين حساب زحل در ميزان و مشترى در سرطان و مريخ در جدى و زهره در حوت و ماه در ثور و خورشيد در وسط آسمان در برج حمل بوده، و اين امر صورت نبندد جز اينكه آن زمان روز بوده باشد. ذوالرياستين گفت: آرى چنين است. فرمود: اما از كتاب خدا، آنجا كه مى‏فرمايد: «وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» يس: 40. (محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 54، ص 227؛ ج 1، ص 218؛ ج 58، ص 235ـ272؛ ج 8، ص 553؛ ج 48، ص 274؛ ج 78، ص 340).

53ـ ميرزا حسين نورى، مستدرك الوسائل، ج 6، ص 132.

54ـ حسين طباطبائى بروجردى، جامع احاديث‏الشيعة، ج 3، ص 488.

55ـ همان، ج 6، ص 377ـ378.

56ـ ر.ك: نوح: 23.

57ـ حامد العولقى، ر.ك:

www.alsaha.com/sahat/forum2/html/004656.htm

58ـ همان.

59ـ در كتاب الإيضاح آمده است: سيدمرتضى رازى در تبصرة العوام در آخر باب هجدهم برخى از اقاويل اهل‏سنت را نقل مى‏كند. از جمله آمده است: هاروت و ماروت دو فرشته‏اند كه خدا ايشان را به زمين فرستاد تا در ميان مردم حكم كنند و زنى فاحشه به نام زهره، براى داورى نزد آنان آمد و خواستند كه با او فساد كنند. زهره گفت: زمانى مطيع شما شوم كه اسم اعظم به من بياموزيد. آنان از شدت عشق، اسم اعظم را به او آموختند. آن زن، اسم اعظم را خواند و به آسمان سوم رفت. بنابراين، ستاره روشن زهره، زانيه است كه هاروت و ماروت شيفته وى شدند. همچنين گويند: سهيل، عشار بود؛ يعنى عشر مال را از مسلمانان مى‏گرفت و خلق از دست او در رنج بودند كه خداوند او را مسخ كرد و به آسمان هشتم فرستاد. نيز گويند: هرگاه رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به سهيل نظر مى‏كرد، مى‏فرمود: «لعن اللّه سهيلا كان عشارا»؛ يعنى لعنت خدا بر سهيل باد كه از خلق عشر مى‏گرفت! و بسيارى از اقوال ديگر. فضل‏بن شاذان ازدى، الإيضاح، ص 40.

60. Encyclopedia of Religion, ARABIAN RELIGIONS, v.1, p. 364.

61ـ حامد العولقى، ر.ك:

www.alsaha.com/sahat/forum2/html/004656.htm.

62ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 89.

63ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

64ـ محمّدبن جرير طبرى، جامع‏البيان، ذيل آيه 3 سوره «طارق».

65ـ محمّدبن احمد قرطبى، تفسير قرطبى، ذيل همان آيه.

66ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

67ـ حامد العولقى، ر.ك:

www.alsaha.com/sahat/forum2/html/004656.htm.

68ـ همان.

69ـ چنان‏كه در آيه 23 نوح به آن اشاره شده است.

70ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب، ج 6، ص 163ـ183.

71ـ حامد العولقى، ر.ك:

www.alsaha.com/sahat/forum2/html/004656.htm.

72ـ مسعودى جلالى‏مقدّم، آفتاب‏پرستى، ر.ك:

www.cgie.org/shavad.asp?id<130&avaid<271.

73ـ حسن حاج حسين، الاسطورة عندالعرب فى الجاهلية، ص 129.

74ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 92.

75ـ تميم، دبران را دوست مى‏داشتند و عبادت مى‏كردند. (حسن حاج حسين، الاسطورة عندالعرب فى الجاهلية، ص 135).

76ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب، ج 6، ص 281.

77ـ دولت قديمى يمن كه سبائيان آن را به ارث بردند 700 ق.م پايتخت آن قرن يا معين بود.

78ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب، ج 6، ص 163ـ183.

79ـ شهرى بين موصل و شام كه امروز به «ادسا» معروف است.

80. Azizos.

81. Monimos.

82ـ ساكنان شهرى در شمال شرقى دمشق.

83ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

84ـ حسن حاج حسين، الاسطورة عندالعرب فى الجاهلية، ص 129.

85. Encyclopedia of Religion, ARABIAN RELIGIONS, v.1, p. 364.

86ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 82.

87ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

88ـ همان، ج 6، ص 281.

89ـ همان، ص 163ـ183.

90ـ حسن حاج حسين، الاسطورة عندالعرب فى الجاهلية، ص 129.

91ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

92ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 96.

93ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

94ـ همان.

95ـ همان.

96ـ حامد العولقى، ر.ك:

www.alsaha.com/sahat/forum2/html/004656.htm

97ـ مصدر كلمه تاريخ «أرخ يؤرخ» است كه اصل آن به «ارخ» أو «ورخ» باز مى‏گردد و در زبان عربى قديم «سامى» به معناى شهر است و زبان اَكديان «بابلى» و «آشورى» از همين زبان است. خداى ماه در جنوب جزيره‏العرب به «ورخ» مشهور بود.

www.sotaliraq.com/newiraq/article).

كلمه «تاريخ» در عصر اسلامى به معناى تقويم و تعيين وقت بر اساس ماه بود، سپس معناى ديگرى كسب كرد و آن ضبط حوادث بر اساس زمان است. كلمه «خبر و اخبار» در اين كار تاريخى به جاى واژه تاريخ نشست.

www.albadri.info/books/madkhal/madkhal

98ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

99ـ محمود سليم‏الحوت، فى طريق الميثولوجيا عندالعرب، ص 93.

100ـ قرآن نيز به نهى از عبادت بت وَدّ اشاره مى‏كند: «وَ قَالُوا لاَ تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلاَ تَذَرُنَّ وَدّا وَلاَ سُوَاعا وَلاَ يَغُوثَ و َيَعُوقَ وَ نَسْرا»نوح: 23.

101ـ مناف، بت قريش و هذيل بود.

102ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

103ـ همان.

104ـ حسن حاج‏حسين، الاسطورة عندالعرب فى الجاهلية، ص 135.

105ـ سيد محمّدباقر حكيم، علوم‏القرآن، ص 64.

106ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب، ج 6، ص 163ـ183.

107ـ همان.

108ـ ابن منظور، لسان العرب، ذيل ماده «جوز».

109ـ جواد على، المفصل فى تاريخ‏العرب، ج 6، ص 163ـ183.

110ـ ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، ج 8، ص 462.

111. Nahastab.

112. GonzagueRyckmans.

113. Jamme Albert.

114 Encyclopedia of Religion, ARABIAN RELIGIONS, v.1, p. 364.

115ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.

116ـ همان.

117ـ همان.

118ـ صافات: 149 و 153 / زخرف: 16 / طور: 39.

119ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، ج 11، ص 270.

120ـ جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 163ـ183.